

نظریه ترجمه قرآن کریم

مسعود انصاری

این قلم به مناسبت‌های مختلف از قضیه نظریه ترجمه قرآن کریم سخن گفته است و اگر خداوند بزرگ بخواهد، در صدد تدوین کتابی نیز در این زمینه هستم، تا مبانی نظری ترجمه قرآن را در آن با شرحی بیشتر گزارش دهم و قطعاً با جرح و تعدیل عالمان این عرصه، این نظریه نضج و پختگی بیشتری خواهد یافت. اما در این مقال خواهیم کوشید که ضرورت رسیدن و پرداختن این نظریه را معلوم بدارم و با بیان برخی از مبانی آن نیم‌نگاهی به ترجمه‌های موجود داشته باشیم تا معلوم شود که در فقدان چنین نظریه‌ای نمی‌توان از حداکثر استعداد موجود برای پدیدآوردن متنی متقن و استوار و متناسب با متن متین قرین به اعجاز قرآن کریم بهره برد. اما برای آن که این شبهه به وجود نیاید که با پردازش یک نظریه در صدد هستیم چارچوب‌های خشک و معینی را ارائه دهیم تا بر پایه آن متونی یکدست و یک‌رنگ پدید آید، لازم است معلوم بداریم که منظور ما از نظریه ترجمه قرآن کریم چیست؟

در کوتاه سخن می‌باید گفت که: مراد از این نظریه تدوین و شناخت مجموعه مبانی نظری ترجمه قرآن کریم است که در سایه آن بتوان از لغزش‌های احتمالی که به تحریف معانی می‌انجامد، مصون ماند. به عبارت دیگر تدوین و تبیین مبانی مراد و منظور است و نه روش و سبک نگارش و... زیرا هر مترجمی برای آن که اقدام به ترجمه اثر می‌کند می‌باید هم مبانی خود را تعریف کند و هم روشی را که برمی‌گزیند. مترجمان در گزینش روش‌ها مختارند، اما در پذیرش مبانی بدون نظریه متن مبدأ چندان مختار نیستند و نمی‌توان هر متنی را با هر مبنای فرضی ترجمه کرد. به دیگر سخن اتخاذ روش امری اختیاری و ابداعی است، اما رسیدن به مبانی، کشفی است و اگر درک درستی را از «Epistemology/نظریه معرفت» داشته باشیم، یعنی آن را بررسی انتقادی مبادی

مختلف علوم، برای تحدید مبنای منطقی آنها، تعریف کنیم، در این صورت فهم نظریه ترجمه به طور اعم و ترجمه قرآن کریم به طور اخص بسیار آسان تر خواهد بود، زیرا با مقایسه دو اصلاح پیستمولوژی و متدولوژی (روش شناسی / Methodology) می توان به ظرافت موجود در دلالت دو واژه نظریه و روش نیز پی برد، برای اینکه دلالت واژه نخست بس فراگیرتر و ژرف تر از اصطلاح دوم است، هر چند در مواردی پیوندهایی نیز با همدیگر دارند. در نتیجه تعیین و شناخت نظریه ترجمه هرگز دست بردن در ذوق و قریحه نویسنده نیست، زیرا نثری که از هر خامه می تراود، ویژگی ها و روش خاص خود را دارد و از این روی است که کم تر می توان دو نثر را یافت که از هر حیث همانند یکدیگر باشند.

پس نظریه ترجمه بی آن که قصد آن را داشته باشد که مترجم را محدود کند، به او کمک می کند که از فهم حقیقت معانی الفاظ فاصله نگیرد و دلالت زبانی تک واژگان را به درستی تشخیص دهد که البته به جای خود در این باره به تفصیل سخن خواهیم گفت، اما از اینجا بود که صاحب این قلم که خود نیز به شرف ترجمه قرآن کریم نایل آمده است به آن صرافت افتاد که امروز ما بیشتر از ترجمه به نظریه ترجمه نیاز داریم، به ویژه آن که متأسفانه به نظر می رسد که داریم از نهضت دقت در ترجمه قرآن کریم فاصله می گیریم و در سایه تدوین و تکمیل این نظریه است که می تواند به پدید آوردن متون استوارتر مطمئن بود.

از این روی در این مقاله محوری ترین مباحث این نظریه از نظر خواهد گذشت:

۱) شناخت شکوه متن قدسی، مترجم قرآن کریم پیش از هر چیز می باید تصور کلی خود را نسبت به این متن تصدیق کند، به عبارت دیگر باید بداند که این متن در مجموعه خود چگونه متنی است؟ امروزه در تبیین مبانی ترجمه می گویند که نخستین رسالت مترجم یافتن زبان متن مبدأ است. در نتیجه نمی آیند یک متن فلسفی را به زبان ادبیات داستانی و یا یک متن تاریخی را به زبان فلسفی ترجمه کنند و هر یک از این زبان ها نیز در درون خود زیر مجموعه هایی دارند. البته منظور ما در اینجا ضرورتاً این نیست، گر چه فهم زبان قرآن از مسئولیت های اساسی مترجم قرآن است. بلکه منظور این است که مترجم کاملاً بداند که این متن، به عنوان یک متن آسمانی با متون انسانی چه همانندی ها و چه تفاوت هایی دارد و تا این مرزها به درستی تحدید نشده به هیچ وجه ترجمه نیز به اهداف خود نمی رسد. شاید ذکر یک مثال در این باره روشنگر باشد، در همین مقاله از «ناشدنی های ترجمه قرآن کریم» سخن خواهیم گفت. یعنی این که مترجم هر کار که کند انتقال وجوهی از دلالت این متن ناشدنی است.

به عنوان نمونه هیچ مترجمی نخواهد توانست اعجاز زبانی قرآن کریم را به متن مقصد منتقل

کند. در باب انتقال وجوه تفسیری تک واژگان و عبارات و گزاره‌های قرآنی نیز چنین است و در اینجا است که مقوله تبیین «انتظار از ترجمه قرآن» ضرورت می‌یابد. آن‌گاه پرسش این است که اگر مترجم نداند که ویژگی‌های قدسی این متن کدام است و با کلام انسانی چه نسبتی دارد، این امر از حیث انتقال درست معانی الفاظ و عبارات می‌تواند چه معزلی را پدید آورد؟

در پاسخ باید گفت: نظر به هر یک از ویژگی‌های تعیین شده، آثار آن نیز متفاوت خواهد بود و به اقتضای این مقاله البته تلاش ما تعیین تمام مصادیق نیست و در حدّ توان خود را در اثری که در حال تألیف آن هستیم این ویژگی‌ها را بازخواهیم شناساند و هر تلاش فردی فقط می‌تواند سرآغازی باشد و بر این حقیقت تأکید می‌گذارم که در یک فرایند انتقادی است که این نظریه می‌تواند به نقطه کمال خویش نزدیک تر شود. یکی از ویژگی‌های بسیار مهم این متن آسمانی نظر به قضیه اعجاز آن است که در این متن از همه استعداد زبان عربی و حتی به قدرت الهی بیشتر از آن بهره برده شده و سرّ تفاوت آن با متون زمینی در همین است و بنده در تبیین تمایز وجوه اعجاز از وجوه اقناعی قرآن کریم به روشنی این موضوع را در یک فورمول روشمند که برای انسان امروزی قابل فهم باشد تبیین کرده‌ام. آنگاه وقتی مترجم این واقعیت را درک کند، تمام تلاش خود را مصروف خواهد داشت که از ظرفیت ممکن برای پدید آوردن متنی متناسب استفاده کند. در عین حال نظریه ترجمه کاملاً مرزهای ناتوانی متن انسانی را تبیین می‌کند و خواننده نظر به این حقیقت، انتظار خود را از ترجمه قرآن کریم شکل خواهد داد. بنابراین مترجم حق ندارد به هر زبان و نثری مراد خداوند متعال در ترجمه انتقال یابد و نداشتن این تصور مهم است که موجب می‌شود مترجم به لغزش‌های فاحش دچار آید. شاید ذکر نمونه‌ای مخاطب را با این قلم هم عقیده کند. شناختن شکوه قرآن کریم تا چه اندازه می‌تواند در پدید آمدن یک ترجمه استوار مؤثر باشد.

مترجم گرانق - ترجمه آیه: **اللّٰهُ نُورُ السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ مِثْلُ نُوْرٍ كَمِشْكَٰةٍ فِیْهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِیْ زَجَاجَةٍ، الزَّجَاجَةُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّیٌّ یُوْقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مَّبَارَكَةٍ زَيْتُوْنَةٍ لَّا شَرْقِیَّةٍ وَ لَّا غَرْبِیَّةٍ یَكَادُ زَیْتُهَا یَضِیْءُ وَ لَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُّوْرٌ عَلٰی نُوْرِ یَهْدِی اللّٰهُ لِنُوْرِهِ مِنْ یَشَآءُ وَ یَضْرِبُ اللّٰهُ الْاَمْثَالَ لِلنَّاسِ وَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَیْءٍ عَلِیْمٌ** (نور، ۲۴/۳۵) آورده است: «خداوند نور آسمان‌ها و زمین است. نور خداوند به چراغدانی شبیه است که در آن چراغی قرار گرفته، چراغی که دارای حبیبی درخشنده، بسان ستاره‌ای تابناک است، روغن این چراغ از درخت زیتون است که به هیچ نقطه خاصی در شرق و غرب وابسته نیست [زیتونی است در لایتنای] روغنی که بدون کبریت روشن می‌شود. نوری است که منشأ آن نور است. خداوند هر کس را که اراده بفرماید به نور واسعة خود هدایت می‌فرماید و این مثل‌ها برای عموم مردم زده می‌شود که آیات را بفهمند و بهتر در آنها تدبّر کنند و

خداوند به قدرت علم واسع، آگاه از کل امور خلق و خلقت است.»

افزون بر آشفتگی موجود در نثر که هرگز متناسب با زبان قرآن نیست برخی لغزش‌های مهم را یادآور می‌شوم تا مخاطب دریابد که آیا مترجم اصلاً این تصور را داشته است که در حال ترجمه کدامین متن است! مترجم بزرگوار در ترجمه عبارت «المصباح فی زجاجة، الزجاجة کائها کوکب دری» آورده‌اند:

« چراغی که دارای حباب درخشنده به سان ستاره‌ای تابناک است.»

چنان که ملاحظه می‌شود، مترجم «الزجاجة» را به حباب ترجمه کرده‌اند که قطعاً ترجمه‌ای نادرست است، زیرا کجا دیده‌اند که چراغی را در حباب بگذارند و اصلاً چگونه چراغ را در حباب می‌گذارند! نه مگر آن که حباب عبارت از کویله و قبق آب است و بدون آب قابل تصور نیست. گذشته از این، ویژگی قدسی و آسمانی قرآن کریم اقتضا می‌کند که از استوارترین شیوه دلالت بهره‌برد. حال چگونه نور تا ابد پاینده و مستمر و همیشگی خداوند متعال در حباب قابل تصور است که «عمر حباب» در ناپایداری ضرب المثل است و مسعود سعد در همین معنی گفته است:

وز آب تیغ و آتش رزم تو در نبرد
عمر عدو چون عمر حباب و شرار باد

از آن گذشته این عبارت چنان پریشان است که معنای گزاره قرآنی را نمی‌رساند.

دیگر آن که در ترجمه عبارت «لا شرقیه و لا غربیه» آورده‌اند: «که به هیچ نقطه‌ای در شرق و غرب عالم وابسته نیست». من البته از این عبارت هیچ چیزی نمی‌فهمم و نمی‌دانم که درخت زیتونی که به هیچ نقطه‌ای در شرق و غرب عالم وابسته نیست، یعنی چه! همه مفسران به این نکته تصریح کرده‌اند که مراد محل و جایگاه وقوع درخت زیتون است، به نحوی که وقتی خورشید برمی‌آید و نیز آنگاه که فرو می‌نشیند، آن درخت در حالتی است که در تمام طول روز از خورشید نور می‌گیرد و میوه‌اش در اثر آن پخته و رسیده است. نه آن که به هیچ نقطه‌ای در شرق و غرب عالم وابسته نیست!

فیض کاشانی در ذیل این آیه عبارت بسیار روشنگری دارد:

لا شرقیه و لا غربیه: تقع الشمس علیها حیناً دون حین بل بحیث یقع علیها طول النهار فأن ثمرتها تکن انضج و زیتها اصفی/ از یک سوی (شرق یا غرب) آفتاب نمی‌گیرد تا فقط در برخی از ساعات روز بر آن بتابد، بلکه خورشید طی روز و در همه حال بر آن می‌تابد و در نتیجه میوه‌اش رسیده و روغنش ناب است.^۱

از همه شگرف‌تر در ترجمه عبارت «یضیء و لولم تمسسه نار» آورده‌اند: روغنی که بدون کبریت روشن می‌شود» اولاً یضیء به معنای روشنائی بخشیدن است نه روشن شدن. و داوری

مابقی عبارت، یعنی حکایت کبریت را نیز به فهم مخاطب وا می‌گذارم!

اما نتیجه‌ای که می‌توان از این همه کج فهمی در ترجمهٔ یک آیه گرفت این است که مترجم از عظمت و شکوه و جایگاه متن مترجم هیچ آگاه نیست و اگر ندانیم که چپش این واژگان و عبارات از آن روی که برآمده از ارادهٔ آگاه الهی است و مبتنی بر حکمت، قطعاً دلالت آن را نیز در نمی‌یابیم. ۲) آگاهی از ظرفیت، پیشینه و داشته‌های زبان مقصد، شاید خرده بگیرند و بگویند این شرط برای برگرداندن هر متنی ضروری است اما می‌خواهم تأکید بگذارم که برای ترجمهٔ قرآن کریم به دلیل خطیر بودن امر، بسیار حایز اهمیت است. برای این که اگر کسی سعدی زمان خویش نیز باشد باز در بازگرداندن معانی واژگان و عبارات احساس ناتوانی می‌کند و با عنایت به حقیقت شرعی بسیاری واژگان و اصطلاحات برابرهای مرسوم هرگز افادهٔ معنای مورد نظر را نمی‌کنند. در نتیجه مترجم قرآن کریم می‌باید از ظرفیت‌های زبانی، وجوه زیبایی شناختی، نکات دستوری و بلاغی و بیانی آگاه باشد به ویژه آن که ما در زبان پارسی به گنجینه‌ای عظیم و گران سنگ از نظم و نثر دسترسی داریم که همواره نکات و تلمیحات و اشارات قرآنی در آنها آمده است و هر چند بسیاری از مترجمان به این مهم نظر داشته و برخی نیز در آن استاد بوده اند اما بسیاری نیز به دانسته‌های اندک کوچه بازاری خود بسنده کرده اند و متأسفانه به هر زبان که خواسته‌اند، متن مقدس را ترجمه کرده‌اند. که به عنوان نمونه به برخی از این عبارات اشاره می‌شود و داوری را به خوانندگان فاضل می‌سپارم.

الف) مترجم بزرگواری در ترجمه عبارت «أَنْصَتُوا» آورده‌اند: سکوت را رعایت کنید. این لفظ در ایجاز کامل آمده است و اگر کسی یک بار هم دیوان شمس و تخلص مولانا به «خمش» را خوانده باشد و یا آن بیت شاعر که می‌گوید:

چو قرآن بخوانند دیگر خموش
به آوای قرآن خوش دار گوش
به آسانی پی می‌برد که آن ترجمه بدون توجه به داشته‌های زبان فارسی صورت پذیرفته است.
ب) این بار گروه مترجمان در ترجمه عبارت «تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ» آورده‌اند: «نزدیک است آسمان‌ها از فرازشان بشکافند» ملاحظه می‌شود گذشته از آن که مرجع ضمیر «هن» چیست، تناسب فعل و فاعل «آسمان‌ها/ بشکافند» که ابتدایی‌ترین قواعد دستور زبان فارسی است، در این ترجمه ملاحظه نشده است.

ج) در ترجمه آیه ۷ همین سوره (شوری) در ترجمه عبارت: «و كَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا» آورده‌اند: «و این چنین خواندنی عربی (= واضح) را به سوی تو وحی کردیم» که البته معلوم نیست کجای این عبارت فارسی است! در همین آیه «یوم الجمع/ روز جمع آوری» «و یدخل/ داخل

می کند». «بذرؤکم فیہ / در حال که شما را بدین وسیله می آفریند»، «ولا تتفرقوا فیہ / در آن تفرقه افکنی مکنید»، «کلمة / سخن سنت گونه ای»، «اورثوا الكتاب / کتاب به آنان ارث داده شد»، «کسانی که به آن (رستاخیز) ایمان نمی آورند، بدان شتاب می ورزند»، توجه هر آشنای به زبان پارسی را با شگفتی به خود جلب می کند؟!

د) گروه مترجمان در ترجمه عبارت «یوم ترونها تذهل کل مرضعة عما ارضعت» آورده اند: «روزی که آن را می بینید، هر شیر دهنده ای (از ترس) آنچه را مشغول شیردادن است از یاد می برد». آیا واقعاً ظرفیت زبان فارسی این است!

ه) گروه مترجمان در ترجمه عبارت «و یقولون هو اذن قل اذن خیر لکم» آورده اند: و می گویند: «او گوش (ی، و خوش باور) است! «بگو: «گوشی خوب بودن به نفع شماست» واقعاً مخاطب پارسی زبان که روح خود را با فصاحت حافظ جلا داده و از بلاغت سعدی صیغل پذیرفته، از این عبارت چه می فهمد؟!

خدا را، این چه پارسی نوشتن است ابر این عبارات اضافه کنید ترجمه عبارات «اقدعوا مع القاعدین» را به «با فرو نشستگان (از جهاد) بنشینید» «إنما کنا نخوض / ما فقط همواره (در هر سخنی) فرو می رفتیم» بنده و البته هر فارسی زبانی نمی فهمد که «همواره فرو رفتن در هر سخنی» به چه معنی است!

۳) تبیین حدود، ناشدنی های ترجمه آیات، چنان که پیش از این نیز به اشارتی یادآور شدیم. در متن مقدس و جوهی وجود دارد که قابل انتقال به متن مترجم نیست که در رأس آن می باید به اعجاز زبانی قرآن کریم اشاره کرد. فارغ از آن که دلیل اعجاز قرآن کریم را چه باید بدانیم، باید در نظر داشته باشیم که به ویژه اعجاز زبانی آیات و عبارات قابل انتقال به متن ترجمه شده نیست. برای این که اگر چنین انتقالی ممکن باشد، نقض غرض خواهد بود و به تجربه ثابت شده است که میان آیات و ترجمه آیات تفاوت از زمین تا آسمان است. از ترجمه های دسته چندم که بگذریم و از ترجمه هایی که از حیث زبانی ارزش چندانی ندارند، اگر استوارترین ترجمه های کهن و جدید را نیز در نظر بگیریم پی خواهیم برد که تمام مترجمان به نوعی از عظمت متن آیات، خود را پریشان و مضطرب می بینند، به عنوان نمونه می توان از نوبت نخست تفسیر میدی یاد کرد، به نحوی که آن بزرگوار هر چند که در برابر گزینی، از ذوقی بس شگرف برخوردار است اما ساختار نحوی عبارات وی، عنایت به نقش واژگان در آیات کاملاً از هم گسیخته است که البته در گزارشی مستقل این موضوع را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

بنابراین با توجه به این که ترجمه فقط بیان معنای الفاظ و برآمده از ذوق انسانی است هرگز نمی تواند هم سنگ آیات، باشد و اینجاست که هر مترجمی، به هر میزان توانایی فرضی ممکن از متنی که پدید

آورده است احساس خرسندی نمی کند، مگر آن که عظمت زبانی آیات را در نیافته باشد.

در اینجا پرسش اساسی این است که فهم این قضیه چه نسبتی با نظریه ترجمه دارد؟ در پاسخ باید گفت که غفلت از این حقیقت مترجم را در موقعیتی قرار می دهد که بی جهت زمان و نیروی خود را برای چیزی صرف کند که در دست رس او قرار ندارد و این قلم تعبیری دارد که ذکر آن بی فایده نیست و آن این که روح افلاکی کلام حق را کاملاً نمی توان در قالب خاکی سخن انسانی فرو ریخت و آخر «چه مقیاس ذره را با عین خورشید» به عنوان نمونه می توان از نظم حاصل آمده از چیدمان شگرف تک واژگان در عبارات قرآنی یاد کرد. نظمی فراتر از ظرفیتی که ما از زبان عربی و حتی از نظم تا آنجا که می شناسیم و می دانیم، انتظار داریم. نکته ای که بسیاری از محققان و اعجاز شناسان از آن غفلت کرده اند، اما عبدالقاهر جرجانی در دلایل الإعجاز به درستی آن را درک و به زیبایی بیان کرده است:

اعلم انک لن تری عجیباً من الذی علیہ الناس فی امر النظم، و ذلک انه ما من احد له ادنی معرفة إلا و هو یعلم ان هاهنا نظماً أحسن من نظم / بدان که هرگز نباید از نظر گاه عالمان درباره نظم در شگفت بود و آن این که اگر کسی کمترین شناختی داشته باشد، خواهد دانست که در گزاره های قرآنی نظمی بس نیکوتر [و فراتر] از نظم وجود دارد.^۲

در ما نحن فیه مجال آن نیست که بحث مصداقی کنیم، اما نتیجه ای که می خواهیم بگیریم این است؛ همان طوری که به تجربه ثابت شده و طی یک هزاره و نیم آزموده ایم حتی زبان آوران عرب، با داشتن چنین الگویی نیز نتوانسته اند از آن محاكاة و تقلید کنند. پس مترجم چگونه می تواند با محدودیت های فراوانی که در انتقال دقیق معانی دارد، آنچه را که عبدالقاهر آن را نیکوتر از نظم تعبیر می کند، به ترجمه انتقال دهد، این هم از ناشدنی های قرآن کریم است. کوتاه سخن این که وظیفه این نظریه است که بر مترجم معلوم بدارد که چه بخشی از قرآن کریم از قبیل اعجاز، حروف مقطعه، متشابهات، الفاظ برخوردار از حقیقت شرعیه و... ترجمه ناشدنی است و مهم تر از همه پس از آن که معلوم شد که این بخش ها ترجمه پذیر نیستند، مترجم باید چه کار کند. مغفول بگذارد. از مسئولیت خود بیرون بداند، عین عبارت را ذکر کند و یا این که راه کار دیگری برای آن ارائه دهد. البته نظریه ترجمه قرآن کریم می تواند رهیافتی مشخص در اختیار بگذارد و به عنوان نمونه معلوم بدارد که مثلاً اعجاز زبانی و یا مثلاً ویژگی های فرا ظرفیتی متن قرآنی به طور کلی قابل انتقال نیست. پس چاره ای جز آن ندارد که قضیه را در ترجمه مغفول بگذارد. اما در باب حروف مقطعه و یا متشابهات قضیه این گونه نیست و می باید ساز و کار مناسب دیگری برای آن اندیشید.

۴) نکته دیگری که نظریه ترجمه به آن می پردازد این است که مرزهای انتظار از ترجمه قرآن را تعیین کند. اگر ما در نظریه ترجمه واقعاً مرزهای ترسیم شده معینی را شناخته باشیم، تکلیف مترجم و همچنین مخاطب با ترجمه روشن می شود. واقعاً چرا این همه ترجمه های آمیخته، با عبارات تفسیری داریم؟! برای این که مترجم هنوز شرح وظایف معینی برای خود قایل نیست. مترجم باید این را بداند که وظیفه او نیست، که مثلاً مجملات را تبیین کند و یا مدلول متشابهات را مشخص کند و عام را از خاص معلوم بدارد و ناسخ را از منسوخ بشناساند همه اینها می باید در گستره دیگری مورد بررسی قرار گیرد.

۵) یکی از مشکلات واقعاً بنیادی ترجمه قرآن کریم تفاوت برابرها و معادل ها از حیث دلالت بر معانی است، نظریه ترجمه می باید تکلیف مترجم را در این باره روشن کند، به عنوان نمونه هنوز که هنوز است ما در برابر گزینی برای واژگانی نظیر «رحمن»، «رحیم»، «حمد» با عنایت به ظرافتی که در مقام دلالت دارند، با مشکل رو به رو هستیم. زیرا در ترجمه واژه حمد، هیچ یک از دو برابر سپاس و ستایش با آن بار معنایی که در زبان فارسی دارند. عیناً بر معنایی دلالت نمی کند که یک عرب فرهیخته و آشنا به زبان عربی از حمد می فهمد.

پرداختن به همه اینها تکلیف مترجم نیست. یک نفر و یا یک گروه مترجم به ویژه با در نظر گرفتن تنگناهای موجود در زمان ما، مگر چه اندازه توان دارد که برای همه این پرسش ها پاسخ و روش بیابد. باز مثال دیگری را که ذکر می کنم. بسیاری از مترجمان کوشیده اند که برای عبارت قدسی و پرکار برد «بسم الله الرحمن الرحیم»، به ویژه نظر به ظرافت هایی که مفسران در تبیین معنای دو لفظ رحمن و رحیم به آنها اشاره کرده اند، ترجمه های جدیدتری از دو ترجمه «به نام خداوند بخشاينده مهربان» و «به نام خداوند بخشنده مهربان» به کار می برند. گاهی اوقات ترجمه ها آن قدر زمخت و غیر فارسی هستند که هر انسان اهل ذوقی با عنایت به توقعی که عبارت «بسم الله الرحمن الرحیم» از حیث دلالت ایجاز و فصاحت و رسایی و ... در او پدید آورده، احساس می کند که کلوخی را از اوجی بس بلند بر قریحه او کوفته اند. واقعاً به دو ترجمه «به نام خدای گسترده مهر مهرورز» یا به عبارت دیگر: «به نام خداوند نعمت بخشنده رحمتگستر» توجه فرمایید! این پرسش پیش می آید که نظریه ترجمه برای این مشکل چه کار می تواند بکند؟

در پاسخ باید گفت: این نظریه می تواند خیلی راهها را فرا روی مترجم بگذارد، مثلاً می تواند بگوید: «مردمی که امروز به زبان فارسی سخن می گویند، «بسم الله الرحمن الرحیم» را جزوی از زبان خویش می دانند و واقعاً ترجمه کردن عبارتی را که مردم آن را بهتر از ترجمه اش می فهمند چه سودی دارد؟ یا این که نظریه ترجمه می گوید درست است که «خداوند بخشاينده

مهربان» یا «خداوند بخشنده مهربان» عیناً بر همان معنایی دلالت نمی‌کند که از «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌فهمیم، اما از آن روی که هزار سال است که کلیت این عبارت برای دلالت در کل معنای مستفاد از بسم الله الرحمن الرحيم وضع شده تو گویی برای دلالت بر همه معنای آن خاص شده و به نوعی در کلیت خود ضعف مفرداتش را جبران کرده است. وقتی مخاطب «به نام خداوند بخشنده مهربان» را می‌شنود، سر راست به معنای بسم الله الرحمن الرحيم خیره می‌شود و در این فرایند ذهنی واقعاً هم اگر نقصی وجود داشته باشد، تدارک می‌شود. به ویژه وقتی که برابریهای پیشین گفته از رسایی و دلنشینی خاص نیز برخوردار است.

آنچه گفته شد البته موارد بسیار اندکی از مباحثی است که می‌باید در نظریه ترجمه قرآن کریم به آن پرداخت و هدف ما در این مقاله آن بود که در نظر داشته باشیم که بیشتر از ترجمه، که الحمدلله در غیاب نقد تعدادش کم هم نیست که بسیار است، به نظریه ترجمه نیاز داریم تا بتوانیم در سایه آن به ترجمه‌ای که سزاوار قرآن کریم است، دست پیدا کنیم و پردازش تکمیل این پروژه البته از توانایی یک کس بیرون است و باز تأکید می‌کنم که نظریه ترجمه نضج و کمال خود را تنها در کوره نقد پیدا خواهد کرد و آنچه را گفتیم و خواهند گفت تنها یک تصور و پیش پنداشت است و می‌باید بارها و بارها مورد ارزیابی قرار گیرد. و إن شاء الله اگر مجالی دیگر دست داد، در فرصت‌های بعدی به موارد دیگری از وظایف نظریه ترجمه قرآن کریم خواهیم پرداخت و به قول مولانا: «این زمان بگذار تا وقت دگر»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

۱. فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ۴۳۵/۳، مشهد، دارالمرتضی للنشر

۲. جرجانی، عبدالقاهر، دلائل الاعجاز/۳۹۴، بیروت، دارالکتاب العربی.